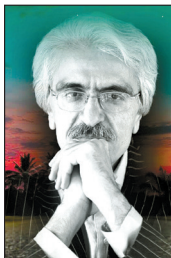


مظلومیت شکوهمند

جلال رفیع



— پرسشی پاسخ می‌طلبد.

داستان حقیقی و حماسی عاشورا از بیعت تحمیلی (به قول هنرمندان) کلید خورد. به عبارت بهتر، از رد کردن بیعت تحمیلی آغاز شد. نخستین مرحله و واپسین مرحله، همین بود. بیعت زوری، صریح و آشکار از امام حسین خواسته شد. او هم صریح و آشکار، آن را رد کرد.

امام پس از طرد دستور تحمیلی و استبدادی خلیفه خونریز، رویارویی مسلحانه تحمیلی را نیز در مدینه‌النبی و در شهر خاطرهای دوست‌داشتنی‌اش احتمال می‌داد. پس ششانه و شتابناک و شبیه به خروج موسی از مصر (خائفاً یتربص)، نگران و هراسان، روی به مکه آورد.

نگران و هراسان از آنچه بر سر آزادگان خواهد آمد. مکه حرم امن الهی بود. این قاعده را همه پذیرفته بودند که هر کس در آن حریم حضور یابد، امنیت دارد (من دخله کان آمناً). نکته مهم دیگری هم جلب توجه می‌کرد: «همایش حج، فضا و فرصتی را فراهم می‌کند تا در صورت لزوم بتوان وضعیت تازه را برای مردمی که از شهرها و سرزمین‌های گسترده و گوناگون در آنجا گرد می‌آیند، تشریح کرد.»

پرسشی که پاسخ می‌طلبد، این است: چرا امام در همان مدینه‌ای که هم مرکزیت معنوی داشت و هم مأوای بنی‌هاشم بود و هم زادگاه و پرورشگاه خود وی به شمار می‌رفت، برای مقاومت و مبارزه مسلحانه سنگر نگرفت؟...

جز این است که نمی‌خواست آغازگر جنگ باشد؟ جز این است که می‌خواست در جامعه اسلامی مورد نظر او راهکارهای غیرجنگی اولویت و اصالت داشته باشد، و راه‌حل‌های بهتری را برای گره‌گشودن انتخاب کند؟ جز این است که می‌خواست بگوید: اصل و قاعده، راهکارها و راه‌حل‌های دیگری است؛ مگر خلافتش به اثبات برسد یا از سوی دیگران تحمیل شود؟ نمی‌گوییم پاسخ آن پرسش، همین است و جز این نیست و قطعی است؛ اما واژه «شاید» را که می‌توانیم بر زبان آوریم؟... بله، شاید چنین بوده است.

مکه — پس از مدینه — دومین شهری بود که باز هم امام از آنجا بیرون رفت. نخستین علت، انبوه نامه‌هایی بود که از کوفه به مکه می‌رسید. خبر خروج اعتراض‌آمیز امام از مدینه در پی طرد صریح بیعت تحمیلی و استبدادی، تقریباً در همه جا منتشر شده بود. دعوت‌نامه‌های نوشته شده به خط کوفی، از پیامدهای آن به شمار می‌رفت. اما اکنون پرسشی دیگر در میان است.

— چرا باز هم مثل مدینه، خروج از مکه شتابناک انجام گرفت؟ مگر انتظار نمی‌رفت که امام تا پایان مراسم و مناسک واجب شرعی حج تمتع، در حرم امن الهی اقامت کند؟ آیا پاسخ، این است که حرم امن هم برای او چندان امن نبود؟ بعید به نظر می‌رسد نام‌رسانی‌های کوفیان تا این حد شتاب‌دهنده باشد و تا این حد بتواند ناتمام گذاشتن اعمال عبادی حج را — آن هم در جمع حاجیانی که نسبت به این موضوع حساسیت شرعی و موضع‌گیری دینی دارند — توجیه کند.

بنابراین، پذیرفتنی‌تر همان است که بگوییم خبرها و گزارش‌های رسیده، احتمال وقوع برخورد مسلحانه و ترور و خونریزی و کشتار را حتی در خانه خدا و در اثنای طواف، تأیید می‌کرد. البته همچنان ترجیح می‌دهیم که از واژه «شاید» استقبال کنیم. شاید.

بار دیگر، این حقیقت را در می‌یابیم که حسین بن علی با وجود قاطعیت قهرمانانه و قهرآمیزش در رد صریح بیعت تحمیلی و استبدادی، باز هم نمی‌خواست مدینه‌ای دیگر را (مدینه الله مکه را) به سنگری برای رویارویی نظامی تبدیل کند.

اگر چه در اینجا نیز مثل آنجا، امکانات بیشتر و بهتری می‌توانست فراهم آید و نیز ممکن بود که حضور و حمایت مردمی گسترده‌تری در خدمت نبرد نظامی قرار گیرد. مگر نه این است که فرزند «زبیر» در همانجا همین کار را کرد و در حلقه حفاظت‌شده با کوه‌های مکه، علیه حکومت جبار اموی سنگر گرفت؟

این وجه از حرکت حسینی، یعنی پروا و پرهیز جدی از جنگ‌سالاری و نظامی‌گری حتی غلبه‌کننده و به طریق اولی آغازگری در رویارویی نظامی، نه تنها عیب و علت منفی عاشورای امام نیست، بلکه می‌توان گفت (برعکس) مظلومیت شکوهمند و درس‌آموز و تأثیرگذار جنبش او را همین ویژگی بود که رقم می‌زد. شکوه مظلوم.

قاطعیت لطیف، حرکت حماسی حیات‌بخش. حماسه انسانی. شاهکار مظلومیت. عظمت مظلوم. هر نام و نشان زیبای دیگری که نثار نهضت عاشورایی حسین بن علی شود، جز در سایه چنین حرکتی با چنین اوصافی نمی‌تواند برای آدمی جلوه‌ای دلنشین و پذیرفتنی داشته باشد.

امام، گام به گام، چنان حرکت کرد که همه خشونت‌ها، همه خونریزی‌ها، همه خیانت‌ها، همه خیانت‌ها و حتی بار همه خشم‌ها (همانطور که واقعیت داشت)، بر دوش دشمن قرار گرفت و قرار از همگان گرفت. چنان که دیدن و شنیدنش نیز جامعه آن روز و فردای آن روز را بیقرار کرد.

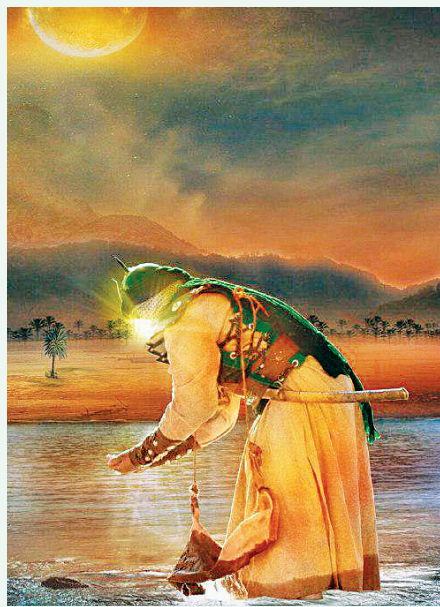
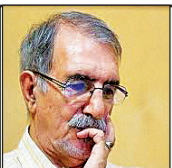
اگر او پیروزی را به هر قیمتی بپذیرا می‌بود و اگر از آغاز غلبه نظامی می‌خواست، می‌توانست مدینه‌ای را به محشر و میدان جنگ تبدیل کند که شاید شرایط جغرافیایی و تاریخی‌اش مساعدتر از صحرای دورافتاده نینوا بود.

مگر برای سربازان حسین، خارطه جنگ‌های بدر و احد و خندق و حنین نمی‌توانست مهیج‌تر و ابتهاج‌تر و مهیاکننده‌تر باشد؟... شاید، اما امام علیه‌السلام، نه آغازگر جنگ بود و نه سالارگر جنگ.

— و شاید مظلومیت مضاعف حسین بن علی را بتوان در اینجا نیز سراغ گرفت. در همان جایی که کسانی می‌خواسته‌اند به عنوان مفسر واقعۀ کربلا فقط یا نخست «شمشیر» را زبان سخنگو و قلم چهره‌پرداز او معرفی کنند. بله، امام مرد شمشیر بوده است، اما شمشیری که در نیام حلم و حکمت است!

ساقی حق

دکتر علی موسوی گرمارودی



ای تشنه عشق روی دل‌بند
در جاری مهر شست و شو کن
زان پا که در این سفر در آیی
رو جانب قبله وفا کن
بنگر به نگاه دیده پاک
افتاده وفا به خاک گلگون
عباس علی ابوفضایل
ای سرو بلند باغ ایمان
دستی که ز خویش وا نهادی
آن شاخ درخت با وفائی است
ای خوبترین به گاه سختی
رفتی که به تشنگان دهی آب
آبی ز فیرات تا لب آورد
آن آب ز کف غمین فر ریخت
بر خاست ز بار غم خمیده
بر اسب نشسته بود بیتاب
نا گاه یکی دو روبه خرد
آن آتش حق خمیده بر آب
دستان خدا زتن جدا شد
بگرفت به ناگزیر چون جان
وانگاه به روی مشک خم شد
جان در بدنش نبود و می تاخت
از خون تن او به گل نشسته
دلشاد که گرد دست شد دست
چون عمر گل این نشاط کوتاه:
این لحظه چه گویم او چرا کرد:
«ای مرگ! کنون مرا به بر گیر
می‌گفت و بر آب و خون نگاهش
خونابه و آب بر می آمیخت
چون سوی زمین خمید آن ماه
تنها نه فتاد بوفضایل
هم برج زمانه بی قمر شد
حق ساقی خویش را فرا خواند
در حسرت آن کفی که برداشت
هر موج به یاد آن کف و چنگ
کف بر لب رود و در تکاپوست
چون مه شب چهارده بر آید
ای بحر، بهل خیال باطل
گیرم دو سه گام برتر آیی

بر خیز و به عاشقان بپیوند
وانگاه ز خون خود وضو کن
گر «دست دهی» سبک تر آیی
با دل سفری به کربلا کن
خورشید به خون تنبیده در خاک
قرآن به زمین فتنده در خون
در خانه عشق کرده منزل
وی قمری شاخسار احسان
جانی که به راه دوست دادی،
وین میوه باغ کبریایی است
ای شهره به شرم و شور بختی
خود گشتی از آب عشق سیراب
آه از دل آتشین بر آورد
وز آب دو دیده با وی آمیخت
جان بر لبش از عطش رسیده
دل در گرو رساندن آب
دیدند که شیر آب می برد
وز دغدغه و تلاش بیتاب
وان قامت حیدری دو تا شد
آن مشک ز دوش خود به دندان
وز قامت او دونیزه کم شد
با زخم هزار نیزه می ساخت
صد خار بر آن ز تیر بسته
آبیش برای کودکان هست
تیر آمد و مشک بر درید آه!
تنها نگهی به خیمه‌ها کرد
از دست شدم کنون ز سر گیر»
وز سینه تفته بر لب آهش
وز مشک بدن به خاک می ریخت
عرش و ملکوت بود همراه
شد کف کاینات مایل
هم خصلت عشق بی پدر شد
بر کام زمانه تشنگی ماند
از آب و فرو فکند و بگذاشت،
کوبد سر خویش را به هر سنگ
هر آب رونده در پی اوست
دریا به گمان فراتر آید
این ماه کجا و بوفضایل،
کو حد حریم کبریایی؟!



یکشنبه ۲۴ تیر ۱۴۰۳

سال نودونهم

شماره ۲۸۷۱۵

اطلاعات

۷